

تطبیق معنایی "شجاعت" در قرآن و فرهنگ جاهلی

رمضان رضائی*

یدالله رفیعی**

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۷

تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۱۸

چکیده

در دوره جاهلی اعراب آداب و اندیشه‌های عجیب و غریبی داشتند. اسلام بیشتر این آداب و اندیشه‌ها را از آنجا که در اساس ناسازگار و مغایر با وحی و سنت الهی بود مردود شمرد، اما برخی از آن‌ها را با تغییرات و اصلاحاتی در شکل و جوهر پذیرفت و موفق شد که از آن‌ها اندیشه‌های اخلاقی متعالی‌ای بسازد. در این میان واژگان در انتقال این اصلاحات و تغییر مفاهیم نقش ارزنده‌ای را ایفا کردند. این مقاله با این فرض که معنای شجاعت جاهلی با معنای قرآنی آن یکی است به تبیین مقایسه‌ای مفهوم شجاعت در قرآن و فرهنگ جاهلی می‌پردازد، که حوزه معنایی وسیعی داشته و در انتقال معنای نسخ یک فرهنگ و ایجاد فرهنگی متعالی مؤثر بوده و معنای والای اخلاقی را بازگو می‌کند.

کلیدواژگان: قرآن کریم، شعر عربی، سنت، جنگ، جاهلیت، اسلام.

مقدمه

این نوشتار با این فرض که معنای شجاعت جاهلی با معنای قرآنی آن یکی است به تبیین مقایسه‌ای مفهوم شجاعت در قرآن و فرهنگ جاهلی می‌پردازد، که حوزه معنایی وسیعی داشته و در انتقال معنای نسخ یک فرهنگ و ایجاد فرهنگی متعالی مؤثر بوده و معنای والای اخلاقی را بازگو می‌کند.

در دوران معاصر معناشناسی قرآن که از جمله روش‌های نوین فهم قرآن است، در صدد است که تصویر به هم پیوستگی معارف و مفاهیم قرآنی را در بافت و سیاق آیات مختلف تبیین کند. معناشناسی با رویکرد زبان‌شناسی دانشی است که به بررسی معنا می‌رود. هدف از این فرمول‌بندی، دستیابی به روش نظام‌مند برای پی بردن به معناست (پرچم و همکارش، ۱۳۹۲: ۱۲۲)؛ بر این اساس شجاعت می‌تواند دلالت‌های متعددی داشته باشد.

شجاعت در لغت به معنی قوت قلب داشتن به هنگام سختی است (طریحی، ۱۳۶۵: ۳۵۰/۴) که از بزرگ‌ترین کمالات نفسانی است، این حالت حد تعادل قوه غضبیه می‌باشد و حد افراط آن را بی‌باکی گویند و حد تفریط آن همان ترسویی و بزدلی است (المیزان، ۵۵۹/۱).

شجاعت نه فقط به معنی متعارف که بی‌باکی در برابر دشمن است بلکه یکی از اصول سه‌گانه اخلاق اسلامی (در کنار حکمت و عفت طبق نظر مرحوم نراقی و یا اصول چهارگانه با افزودن عدالت طبق نظر مشهور) است که تنها یک صفت متعالی محدود به خود نیست بلکه ریشه اوصافی والا و منشأ آثار و صفات مثبت فراوان است. این صفت عبارت است از اعتدال در قوه غضبیه به این معنی که غضب قوی باشد و با وجود قوت فرمانبردار عقل باشد (فیض کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۲۸) که دارای دو کرانه افراطی و تفریطی است که آن‌ها نیز منشأ ردایل زیادی هستند (نراقی، ۱۳۷۷: ۱۶۸).

طرف افراط آن همان بی‌باکی بی‌جهت است که در اصطلاح اخلاق اسلامی «تهوّر» نام دارد و عبارت است از اقدام بی‌باکانه در اموری که نابودکننده جسم و یا جان و روان انسان است، و از نظر شرع و عقل باید از آن‌ها پرهیز کرد و طرف تفریط آن همان ترس مفرط است که در اصطلاح اخلاق اسلامی «جُبْن» نام دارد و آن ترس و اجتناب از کارهایی است که باید به آن‌ها اقدام کرد (نراقی، ۱۳۷۷: ۱۱۰ / ۱۱۲ - ۱۱۲) یعنی از نظر عقل یا شرع باید در انجام آن‌ها هراس

نداشته و خود را به انجام آن کارها وادار نمود. در نکوهش تهور (بی‌باکی) و جبن (ترسوئی) روایاتی ذکر شده است. / امام عسکری (ع) فرمودند: «شجاعت دارای اندازه‌ای است که اگر بر آن افزوده شود تهور است» (شهید اول، ۱۳۷۹: ۴۵). تهور از عوامل نابودکننده موجودیت دنیوی و اخروی انسان و جان و مال و آبروی او است و حال آنکه آیات و اخبار در وجوب محافظت خود از حد و حصر متجاوز است در حالی که خدای متعال می‌فرماید: «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید» (بقره/۱۹۵)؛ و به راستی هر کس خود را از آنچه عقل حکم به لزوم محافظت از آن می‌کند نگاه ندارد و بی‌باکانه خود را در هلاکت افکند، به نوعی دارای جنون و دیوانگی است و چگونه چنین کسی را می‌توان عاقل نامید که خود را بی‌باکانه به خطر می‌اندازد مثلاً از کوه‌های بلند به زیر می‌افکند و از شمشیرهای آخته و برکشیده پروا نمی‌کند، یا در گرداب‌ها و رودهای غرق‌کننده فرو می‌رود یا از درندگان احتراز نمی‌کند؟! چنین شخصی اگر بمیرد قاتل خود به شمار می‌رود و خودکشی موجب شقاوت همیشگی است (نراقی، ۱: ۲۵۱).

از طرف دیگر ترس نیز که مانع هرگونه حرکت جسورانه انسان در عبور از موانع کمال و اصلاح دنیا و آخرت خود است نیز مذموم است، و روایت است که مؤمن هرگز ترسو نیست (صدوق، ۱۳۶۲: ۸۳/۱) و قلب پرهراس، مزاحم بدی برای دین انسان است (برقی، ۱۳۷۱ق: ۴۴۶/۲). رسول اکرم (ص) در دعا از ترس به خدا پناه می‌بردند (بخاری، ۱۴۳۱: ۵۷۶)؛ خواه طوسی گوید: «شجاعت آن است که نفس غضبی، نفس ناطقه را انقیاد نماید تا در امور هولناک مضطرب نشود و اقدام بر حسب رأی او کند تا هم فعلی که کند جمیل شود و هم صبری که نماید محمود باشد، و بالأخره حد اعتدال غضب را شجاعت گویند و طرف افراط را تهور و طرف نقصان را جبن گویند و از حد اعتدال آن که عفت است، خلق کرم، نجدت، شهامت، حلم، ثبات، کظم غیظ، وقار و غیره منشعب می‌گردد و از طرف افراط آن، کبر، عجب و غیره منشعب می‌گردد و از طرف تفریط آن مهابت، ذلت، خساست، ضعف، حمیت، عدم غیرت و حقارت نفس منشعب می‌شود.

در ادامه چنین می‌افزاید که اما انواعی که در تحت جنس شجاعت است یازده نوع است: کبر نفس، نجدت، بلندهمتی، ثبات، حلم، سکون نفس، شهامت، تحمل، تواضع، حمیت، دقت (طوسی، ۱۳۲۰: ۴۸).

اما واقعاً شجاعت چیست؟ شجاعت رویارویی با دردها و رنج‌ها و خطر به هنگام نیازمندی است و بدین ترتیب نمی‌تواند مترادف نترسی باشد هرچند که برخی چنین دانسته‌اند. هر کسی که نتیجه کاری را می‌داند و از وقوع آن می‌ترسد، اما با آن روبه‌رو می‌شود، انسان شجاعی است. تا زمانی که انسان در جای خود بهترین کار را انجام دهد باز آدم شجاعی است. فرماندهی که در خط آتش می‌ایستد و به خود می‌لرزد و از مرگ می‌ترسد اما خویشتن‌داری می‌کند و در نتیجه، کارش منجر به موفقیت و پیروزی می‌شود، چنین کسی نیز شجاع است. پس شجاعت آن نیست که بر پایه اقدام و جسارت یا بر پایه ترس و عدم آن باشد بلکه شجاعت فقط خویشتن‌داری و عمل به آنچه که شایسته است می‌باشد، لذا اگر کسی خویشتن‌داری کرد و با وجود خطرات پیش‌رو و با وجود احساس ترس به چیزی عمل کرد که لازم بود عمل کند آن شخص شجاع است (امین، ۱۹۳۱: ۱۵۱).

پیشینه تحقیق

در زمینه پیشینه این مقاله باید بیان کرد که از آنجا واژه شجاعت در قرآن ذکر نشده است، لذا قرآن پژوهان بدان عنایت خاصی ننموده‌اند. درباره مفهوم شجاعت در دوره جاهلی نیز تا آنجا که بررسی‌ها نشان می‌دهد پژوهشی صورت نگرفته، و یا نگارنده نتوانسته بدان‌ها دسترسی داشته باشد. از این گذشته از جنبه مقایسه‌ای نیز موضوع کاملاً جدید می‌باشد. اما برخی واژگان قرآنی به طور جداگانه توسط پژوهشگران تبیین شده است که از آن جمله است: «معناشناسی واژه اخلاق در قرآن کریم» که توسط سهراب مروتی و سارا ساکی نگارش یافته و در مجله «پژوهشنامه قرآن و حدیث»، شماره ۸، سال ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است و نیز مقاله «معناشناسی واژه ظن در قرآن کریم» که به وسیله سید محمود طیب حسینی نگاشته شده و در مجله «کتاب قیام»، بهار ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است.

استحاله برخی از سنت‌های جاهلی به وسیله قرآن

اهمیت قرآن و دشواری کار پیامبر اسلام زمانی مشخص خواهد شد که درک صحیحی از اسلام و شناخت بهتری از قرآن و محتوای آن در دست باشد. قسمتی از این مهم از طریق مطالعه

احوال و عادات و سنت‌ها و رسم‌های اعراب پیش از اسلام که فرهنگ اعراب را تشکیل می‌دادند میسر است. مردمان عصر جاهلیت برای خود فرهنگ و باورهایی داشتند که مطابق آن عمل می‌نمودند. آن‌ها در برخی حوزه‌های بشری بسیار شکوفا شده بودند. ادب و شعر در این دوره در اوج خود قرار داشت. با این وجود پس چرا به دوره قبل از اسلام دوره جاهلی اطلاق می‌شود. این اطلاق از خود قرآن اخذ شده که می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾

(فرقان/۶۳)

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون

نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند»

و شاید این آیه کلید فهم معنای جاهلیت باشد. «جاهلیت از جهل به معنای ضد علم نیست بلکه به معنای سفاهت و غضب و کبر است» (امین، ۱۹۶۹: ۶۹). این معنی نقطه مقابل معنای کلمه اسلام است که به خضوع و اطاعت از خداوند دلالت دارد و دربرگیرنده سلوک و منش اخلاقی نیکو و کریم است، و در قرآن کریم و حدیث نبوی و شعر جاهلی نیز به همین معنای حمیت و غضب به کار رفته است (ضیف، ۱۴۲۶: ۳۹/۱). تمامی این‌ها دلالت بر این دارند که کلمه جاهلیت معناهای چون خفت، کبر، حمیت و مفاخرت و حماقت را شامل می‌شود؛ ضمن اینکه بت‌پرستی نیز در کنار این عادات بسیار شایع بود.

یاقوت حموی ضمن اشاره به آثار قدیمی به دست آمده، بیان می‌دارد که برخی از بت‌ها و الهه‌های اعراب عبارت بودند از إله سعد، إله رُضا، إله کثری، إله وَدّ و إله مناف؛ که اعراب تمامی این‌ها را تکریم می‌نمودند و بدان‌ها تَفَاؤُل به خیر می‌زدند و نام آن‌ها را بر خود یا فرزندان‌شان می‌گذاشتند (حموی، ۱۹۶۸: ۹۱۳/۴).

آن‌ها نوع دیگری از شرک نیز داشتند که در میان سایر ملل هم رواج داشت، و آن تکریم مظاهر طبیعت از قبیل جماد و نبات و حیوان بود. از جمله اینکه برخی سنگ‌های سیاه و یا سفید را برای تجلی نیروهای آسمانی قرار می‌دادند (شیخو الیسوعی، ۱۹۸۹: ۱۲). در فرهنگ آن‌ها، دین آمیزه زیادی از خرافات را در درون خود جای داده بود، به گونه‌ای که حتی با توجه به آن باورها باید فرزندان خود را در پای معبودهای خود قربانی کرده و می‌کشتند برخی از این معبودها

همان طور که ذکر شد از جمادات بود که یکی از این‌ها «انصاب» می‌باشد. انصاب سنگی بود که به منزله ذکر و یاد الهه‌شان قرار می‌دادند، و بر آن چربی و روغن می‌مالیدند و هنگامی که چیزی را برای آن الهه قربانی می‌کردند بایستی از خون قربانی بدان سنگ می‌مالیدند تا شاید قربانی‌شان مقبول افتد (شیخو الیسوعی، ۱۹۸۹: ۱۲). اعراب اطراف انصاب طواف می‌کردند و این طواف را «دوار» می‌نامیدند. کلمه دوار از دار گرفته شده است. دار جای مشخصی است و آن‌ها اطراف آن چیز طواف می‌نمودند. واژه دوار در این معنی در شعر شاعران جاهلی چون *امرؤ القیس*، و *عنترة بن شداد* به کار رفته است. علمای لغت درباره واژه دوار می‌گویند که آن صنمی است که اعراب در جایی قرار می‌دادند و اطرافش می‌چرخیدند و نام آن صنم و آن محل دوار است (علی، ۱۹۶۸: ۷۴۶/۴). *امرؤ القیس* در این معنا گوید:

فَعَنَّ لَنَا سَرَبٌ كَان نَعَاجِه
عَذَارَى دَوَارِ فِى مَلَاءٍ مَذِيلِ

(*امرؤ القیس*، ۲۰۰۴: ۱۲۰)

- دسته‌ای از گاوهای وحشی از دور بر ما نمایان شد، گویی ماده‌گاوهای آن مثل دختران مراسم دوار با لباس‌های خطدار و دنباله‌دار بودند.

و *عنترة بن شداد* نیز گوید:

تَرَكْتُ بَنَى الْهَجِيمِ لَهُمْ دَوَارٌ
إِذَا تَمَضَى جَمَاعَتُهُمْ تَعَوْدٌ

(*عنترة*، ۱۹۸۱: ۵۵)

- بنی هجیم را در حال دوار رها کردم که جمع آن‌ها در رفت و آمد بودند. علاوه بر این برخی اساطیر نیز در بین آنان رواج داشته و بسیار شایع بوده که ذکر آن‌ها در بسیاری از منابع آمده، و از جمله آن‌ها *عقد الرتم* است؛ و آن وقتی بود که «مردی قصد سفر داشت به طرف درخت رتم می‌رفت و شاخه‌ای از آن را با نخ می‌گره می‌زد و هنگام مراجعت اگر آن گره را باز شده می‌یافت، می‌گفت زخم به من خیانت کرده و اگر آن گره هم‌چنان بسته بود، خیانتی در کار نبود (جواد علی، ۱۹۶۸: ۸۴۰/۴). گاهی دو شاخه یا دو گیاه را به هم گره می‌زدند و اگر از هم باز می‌شد، دلیل قانع کننده‌ای بر خیانت زن بود اما اگر باز نمی‌شد نشانه عفاف وی به

شمار می‌رفت. عقد الرتم به عنوان تهدید در اختیار مردان بود. آن‌ها می‌گفتند مبادا در غیبت ما دست از پا خطا کنید که راه کشف خطا بر ما آسان است. کاری نکنید که آن گره باز شود! و چه بسا آن گره‌ها بر اثر وزش بادی با به دست شخصی یا به دست شوهر به منظور اذیت زن و غیره باز می‌شد(نوری، ۱۳۵۴: ۵۴۷). اشعار فراوانی در ادبیات عرب وجود دارند که بیانگر این سنت هستند. اما این خرافه با ظهور اسلام باطل شد و اصول اخلاقی جایگزین آن گردید و بعدها به عنوان ضرب المثل برای هر چیز باطلی به کار می‌رفت که در «جمهرة الأمثال»/ابو هلال عسکری به همین مثل اشاره شده است: «أَمَحَلَّ مِنْ تَعْقَادِ الرِّتْمِ» (عسکری، ۲۰۰۳: ۲/۲۳۳) و اشعار زیادی نیز در این زمینه وجود دارد که برخی در «لسان العرب» ذیل واژه «رتم» آمده است. البته این مثل بعد از اسلام کاربرد داشته است.

علاوه بر این خرافه، نحوه خواستگاری و نیز ازدواج جاهلی منع گشته و نظام‌مند شد. در کنار ازدواج با یک زن مشخص، آن‌ها در اغلب موارد زنا می‌کردند. «اولین چیزی که اسلام حرام کرد زنا بود، در تحریم آن راه تدریجی را در پیش گرفت، همان‌طور که در شراب و ربا نیز چنین کرد چراکه برداشتن عادات و سنت‌های ریشه‌دار یک دفعه نمی‌تواند اتفاق بیفتد بلکه با تغییر راه و روش امکان‌پذیر است؛ بدین ترتیب که شیوه جاهلی به تدریج به شیوه ایمانی و دینی تبدیل شده و ایمان مهم‌ترین حافظ برای اجرای آن تحریم می‌گردد(الترمانینی، ۱۹۹۸: ۳۷). تحریم زنا اول از مکه شروع شد زمانی که قرآن شروع به بیان اوصاف مومنان کرد:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ (فرقان/۶۸)

«و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا خودش را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند، و هر کس این کار را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد»

پس اسلام به نهی از زنا پرداخت و این در کنار نهی از سایر افعال نکوهیده و ناپسند بود:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا* وَلَا تَقْرَبُوا الرِّبَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء/۳۱-۳۲)

«و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید ماییم که به آن‌ها و شما روزی می‌بخشیم آری، کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است. و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بد راهی است»

منظور از این تحریم‌ها و جایگزین نمودن اصول دینی - اخلاقی، ایجاد جامعه‌ای جدید بود که در آن بنیان خانواده محکم و استوار باشد و روابط افراد جامعه و خانواده بر اساس حق و حقوقی مشخص بود و ارتباط زن و مرد بر پایه دوستی و وفاداری تداوم یابد. در حالی که ازدواج‌های جاهلی از عوامل طغیان و آشوب و فساد به شمار می‌رفت که جامعه بدوی و حضری جاهلی از آن رنج می‌برد.

عصبيت قومی - قبیله‌ای به تمامی آن صفات مذموم بیشتر دامن می‌زد. پر واضح است که قسمت اعظم اعراب در بادیه زندگی می‌کردند و عصبيت نیز لازمه زندگی بادیه‌نشینی است. چراکه انسان به طور فطری حریص خلق شده است و برای رسیدن به حرص و خواسته‌هایش به تخاصم و تنازع عادت می‌کند. پس در میان بدویان جنگ و ستیز امری عادی است. اگر دشمن به محدوده آن‌ها تجاوز و تعرض کند آن‌ها به واسطه جوانان و دلاوران‌شان به دفاع برمی‌خیزند. در اینجا است که تعصب بر شوکت و عظمت آن‌ها می‌افزاید (زیدان، ۱۹۷۳: ۱۶/۴).

پس هویت اجتماعی اعراب به ویژه بادیه‌نشینان در ضمن یک هویت منسجم و متمرکز قبیله‌ای شکل می‌گرفت. اصول اخلاقی که آنان به آن باور داشتند و در نتیجه آن‌ها را در زندگی به کار می‌بستند نیز چنین وضعیتی داشت، یعنی قبیله نقطه اتکال هر فردی از افراد قبیله بود. حلقه اتصال افراد به قبیله و قبیله به افراد همان عصبيت قبیله‌ای بود. در این عصبيت به طور کلی احساس تعصب به عربیت نبود بلکه تعصب به قبیله بود (ضیف، ۱۴۲۶: ۵۷/۱). شاید این سخن معروف بادیه‌نشینان مثال بسیار روشنی باشد که می‌گفتند: افراد قبیله‌ات را یاری کن، خواه ستم‌دیده و خواه ستم‌گری و این از یگانه استدلالی که در قوانین اخلاقی به کار می‌بردند کاملاً هویداست. آنان استدلال می‌کردند که آن عمل خوب است چون پدران و نیاکان ما انجام می‌داده‌اند. قرآن در این باره می‌گوید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (بقره/۱۷۰)

«و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند نه،

بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم»

آن‌ها این نوع پایبندی و عصبیت را مقدس می‌شمردند و حتی فراتر از تقدس شعائر دینی می‌دانستند، آن‌ها اگر در شعائر دینی با قبیله‌های دیگر مشارکت داشتند اما شعائر و مناسک مربوط به عصبیت قبیله‌ای مخصوص قبیله و فرزندان آن بود که یک خون و یک نسبت آن‌ها را دور هم جمع می‌نمود (ضیف، ۱۴۲۶، ج ۱: ۶۱). شوقی ضیف برای بیان این حس بهترین مثال را شعر درید

بن صمه می‌داند. درید بن صمه گوید:

فَلَمَّا عَصَوْنِي كُنْتُ مِنْهُمْ وَقَدْ أَرَى	غَوَايَتَهُمْ وَأَنْنِي غَيْرُ مُهْتَدِي
وَهَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ غَزِيَّةٍ إِنْ غَوَتْ	غَوَيْتُ وَإِنْ تَرَشُدْ غَزِيَّةٌ أَرَشُدِ
دَعَانِي أَخِي وَالْخَيْلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ	فَلَمَّا دَعَانِي لَمْ يَجِدْنِي بِقُعْدَرِ

(درید بن الصمه، بی تا: ۶۲)

- مگر غیر از این است که من از عشیره غزیه هستم اگر غزیه به خطا رفت من نیز به خطا خواهم رفت و اگر او به راه راست رود، من نیز با او به راه راست خواهم رفت وقتی که هم قبیله ام مرا (برای نبرد) فرا می‌خواند، مرا ترسو نخواهی یافت.

این ابیات به خوبی این مسأله را نشان می‌دهد که چگونه عصبیت قبیله‌ای می‌تواند، الگوی بی‌چون و چرای رفتار فردی و اجتماعی عضو قبیله عربی باشد. بدین ترتیب پیوند خویشاوندی نسبی و سببی، احساس افتخار مبتنی بر اهمیت روابط خونی که لازمه آن جانبداری از برادران و اعضای قبیله، صرف نظر از درستی و نادرستی آنان بود، عشق به قبیله و جانفشانی معیارهای نهایی ارزش‌های اخلاقی در عصر جاهلی بود. پیامبر اسلام در برابر این رفتار و اخلاقیات به پا خاست و نهضتی را هدایت کرد که پیش از هر چیز بر انتقاد از سنت‌های قبیلگی و معیار اخلاقی بودن استوار بود. ایشان اگرچه در ابتدای دعوت‌شان خود را مورد حمایت قبیله خویش می‌دید و از آن نیز به بهترین شکل بهره‌برداری کرد، اما همبستگی‌های دینی را بر همبستگی‌های نسبی و سببی قبیله تفوق می‌داد و هرگز در طول حیات‌شان مشاهده نشد که خویشاوندی خود را در امری

دخالت دهد. برخورد ایشان با/بولهب، عمومی خویش، می‌تواند بهترین شاهد بر این مسأله باشد که ایشان از پارادایم قبیلگی گذر نموده بود و پارادایم دین مداری را تعلیم می‌داد. جامعه جدید بر این اندیشه که همه، بندگان خدای یکتای مطلق هستیم و هیچ‌گونه برتری بر یکدیگر نداریم مگر در تقوا، شکل می‌گرفت. محمد(ص) پیش از هر چیز از سوی قبیله خود به این متهم بود که از صف قبیله خارج شده است و فرهنگ و ارزش‌ها و قوانین قبیله را یکجا زیر پا نهاده است. ابو جهل هم قبیله پیامبر یکبار ایشان را این‌گونه توصیف کرد: «او کسی است که بیش از هر کسی پیوند خویشاوندی خونی را قطع نموده است و آنچه ناشایسته است کرده». به هر حال واقعیت این است که اسلام نوع نوینی از برادری و همبستگی را مقرر داشت که بر بنیاد هم‌کیشی و هم‌باوری استوار بود و چه بسا این نوع پیوند محکم‌تر و قوی‌تر از پیوند خونی است. بسیار اهمیت دارد که الغای نظام قبیلگی را در باور به روز رستاخیز جست‌وجو کنیم. زیرا در آن روز تمامی پیوندها و روابط خانوادگی که اینک مورد اعتنا و ستایش است، بی‌ثمر و بی‌فایده خواهد بود:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء / ۸۹ - ۸۸)

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد. مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد»

و نیز می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ (عبس / ۳۶ - ۳۴)

«روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و پدرش و از همسرش و فرزندان‌اش می‌گریزد و هیچ یک برای او سودی ندارند»

در حقیقت اصل اصالت فرد است. آدمیان هر یک به تنهایی نزد قادر متعال حاضر می‌گردند و هر کس تنها در برابر کارنامه شخصی خود پاسخگوست ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. در نظام اخلاقی قرآن کریم نیز «بندگی یکی از فضایل اساسی و از بنیان‌های ارزشی اخلاقی است. روح عبودیت و بندگی جز این نیست که انسان خود را به مملوکیت خدا در آورد و در تمام اعمال اختیاری از خواست و رضای مولای خویش تبعیت کند، از این رو لازمه بندگی تابع محض بودن است» (نعمتی پیر علی و همکاران، ۱۴۱: ۱۳۹۱). رسول خدا با کردار، گفتار و اندیشه خود با مردم

سخن می‌گفت و بیش از همه با کردار. محمد(ص) پیامبر بود و مهم‌ترین هدف وی همان بود که می‌فرمود: «إِنِّي بَعَثْتُ لَأْتُمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». و اتمام مکارم اخلاق یعنی پالایش و پیرایش مفاهیم موجود به صورت تدریجی و مستمر. پس پیرایش، گوهر برانگیختگی است که ابتدا پیرایش باورهاست و سپس پیرایش کردارها. حال چگونگی فسخ یا پالایش فرهنگ و اخلاقیات پیشین و جایگزینی فرهنگ و اخلاقیات دین محور جدید در مصداق شجاعت به صورت تحلیلی - توصیفی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شجاعت جاهلی

با توجه به شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر زندگی بادیه‌نشین، کاملاً طبیعی است که شجاعت افضل فضیلت‌ها باشد. شجاعت یکی از اجزای سازنده اصلی مروّت در صحرای عرب است، آنجا که طبیعت بر انسان بسیار قهار بوده و بر او سخت‌گیری می‌کرد و آنجا که اغلب راهزنی برادرخوانده مرگ به شمار می‌رفت، قدرت، نیروی جسمانی قوّت و شجاعت جنگی و قلدری از اهمیت فوق‌العاده زیادی برخوردار بود، مجد و شرف قبیله‌ای در میان اعراب جاهلی تا حدودی وابسته به قدرت و شجاعت بود. برای اعراب بادیه خونین‌ترین جنگ‌ها، چه جنگ قبیله‌ای و چه جنگ شخصی منبع و سرچشمه حیات و شرافت بود. این شرایط برای ضعیفان و ترسوین چقدر سخت و دشوار است. زهیر چقدر نیکو این وضعیت را به تصویر کشیده آنجا که گفته است:

ومن لا يذُّدُ عَنْ حَوْضِهِ بِسِلَاحِهِ يُهْدَمُ وَمَنْ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ يُظْلَمُ

(زهیر بن ابی سلمی، ۱۹۸۸: ۱۱۱)

- هر کس از قرقگاه خویش به وسیله سلاحش دفاع نکند آنجا لگدمال شده و به ویرانی کشیده می‌شود و هر آنکه ظلم نکند مورد ظلم واقع می‌شود.

شجاعت به عنوان اسلحه‌ای است که به تعبیر زهیر بایستی حالت تهاجمی داشته باشد نه تدافعی، هر چند که گاهی به عنوان اسلحه تدافعی نیز مورد استفاده است. در دوران قبل از اسلام،

افراد فقط به خاطر ابراز شجاعت بود که از خود شجاعت نشان می‌دادند. همان‌طور که عنتره یکی از دلاوران عرب گوید:

وَحَلِيلِ غَانِيَةٍ تَرَكَتُ مُجَدَّلًا تَمَكُو فَرِيصَتُهُ كَشَدَقِ الْأَعْلَمِ
هَلَّا سَأَلَتِ الْخَيْلَ يَا ابْنَ مَالِكٍ وَرَشَّاشِ نَافِذَةٍ كَلَوْنَ الْعَنْدَمِ
سَبَقَتْ يَدَايَ لَهُ بِعَاجِلِ طَعْنَةٍ إِنْ كُنْتُ جَاهِلَةً بِمَا لَمْ تَعْلَمِي

(دیوان عنتره، ۱۹۸۱: ۱۹۰)

- چه بسا شوهرانی را به خون آغشته کرده و زنان‌شان را بی‌شوهر کردم و همه این کارها دال بر شجاعت من است و فهمیدن اندازه این همه جسارت آسان است.

عنتره که همه هم و غم اش بدست آوردن دل عبله بوده، ابراز شجاعت‌اش هم راهی برای بدست آوردن پذیرش اوست، بنابراین در اکثر صحنه‌های نبرد خواسته قلبی‌اش آن بود که ای کاش عبله می‌بود و شجاعت وی را می‌دید که چگونه در قتلگاه انسان‌های زیادی را به خون آغشته می‌کند و شمشیرش را سیراب می‌نماید، و اینجاست که خطاب به عبله گوید:

- ای دختر مالک اگر از دلاوری من آگاه نیستی پس چرا از سواران قبیله نمی‌پرسی؟ جواب این سؤال را کسانی که در کارزارهایم بوده‌اند به تو خواهند داد.

شاید بتوان گفت که کار عنتره همان چیزی است که از آن به ابراز و اظهار شجاعت نام بردیم.

بررسی اجمالی شعر عرب پیش از اسلام این احساس را در آدمی برمی‌انگیزد که جنگجویان جاهلی در میدان صرفاً به خاطر سیراب ساختن و اغنای میل شدید پایداری ناپذیر، آن همه دلیری و بی‌باکی و تهوّر از خود نشان می‌دادند بنابراین شجاعت به طور کلی موضوع کششی جلوگیری ناپذیر بود.

عمرو بن کلثوم گوید:

مَعَاذَ الْإِلَهِ أَنْ تَنُوحَ نِسَاؤُنَا عَلَي هَالِكٍ أَوْ أَنْ نَضِجَّ مِنَ الْقَتْلِ
قِرَاعُ السُّيُوفِ بِالسُّيُوفِ أَحَلَّنَا بِأَرْضِ بَرَّاحٍ ذِي أَرَاكِ وَذِي أَثَلِ
فَمَا أَبَقَتِ الْأَيَّامُ مِنَ الْمَالِ عِنْدَنَا سَيُوسِي جِذْمِ أَدْوَادٍ مُحَدَّقَةِ النَّسْلِ

ثَلَاثَةٌ أَثْلَاقٌ فَأَثْمَانُ خَيْلِنَا وَأَقْوَاتُنَا وَمَا نَسُوقُ إِلَى الْقَتْلِ

(عمرو بن کلثوم، ۱۹۹۱: ۵۴)

- خدا نکند که زنان ما بر مرده‌ای از ما نوحه‌سراییی کنند یعنی گویی آن‌ها از فرط شجاعت و تهور مرده‌ای ندارند که بر آن اشکی ریخته شود. آن‌ها همیشه غالب‌اند و چکاچک شمشیرشان در هر دیاری شنیده می‌شود و اصولاً هر چه دارند برای جنگ و کشتار است. اغنای تمایل به تفاخر و ارضای کشش‌های درونی از اشعار فوق کاملاً هویداست، چراکه شاعر به قوم خود چنین تفاخر می‌کند که هرگز زنان قبیله ما بر مرده‌ای ناله نمی‌کنند یعنی اساساً از قبیله ما کسی کشته نمی‌شود تا ناله کنند؛ چراکه ما همگی جسور و دلیر هستیم اما روزگار اموال ما را به هدر می‌دهد و ما یک سوم اموال را به خریداری اسب جنگی و یک سوم دیگر را برای تهیه طعام و یک سوم آخر را خونبهای افرادی که کشتیم قرار می‌دهیم.

گاهی در شعر جاهلی مفهوم شجاعت، شهامت، دلاوری و جهل و حماقت به گونه‌ای به هم تنیده‌اند که معلوم نیست، این عمل شجاعت و شهامت است یا جهل و حماقت:

بقرنا الجبالی من شنوءة بعدما	خیطنا بقیف الریح نهذا وجثما
محنية قد لاحها الغزو بعدما	تباری مراخیها الوشیح المقوما
و نحن صبحنا حی نجران غارة	تبیل حیالها فخافتنا دما

(عامر بن الطفیل، دیوان: ۱۸۰)

شاعر قتل و غارت و حشیانه برخی از قبائل در منطقه نجران را به تصویر می‌کشد، و بیان می‌کند افراد مغلوب از ترس ریخته‌شدن خون‌شان هیچ عکس‌عملی را نشان نمی‌دادند. اسلام موضوع شجاعت در جاهلی را استحاله نموده و در آن تحول بنیادی به وجود آورد. شجاعت دیگر آن حس طغیانگر و حشی‌گونه توأم با تهور نبود.

شجاعت در اسلام

هر چند که در قرآن به طور مستقیم واژه شجاعت از ماده (ش - ج - ع) به کار نرفته بلکه به ضمنی بدان اشاره شده است، اما واژه باس به نوعی بر همین معنی دلالت می‌کند. آنجا که می‌فرماید:

﴿قَالُوا نَحْنُ أَوْ لَوْاقُوَةٌ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٌ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾ (نمل/۳۳)

کلمه "باس" به معنای شدت در عمل است و مراد از آن در اینجا شهامت و شجاعت است (ترجمه المیزان، ج ۱۵: ۵۱۳). اسلام از فضیلت شجاعت همه عوامل و عناصر افراطی را جدا کرد و آن را به صورت یک فضیلت تازه اسلامی در آورد. در اسلام این کشش و انگیزش بی‌آنکه ذره‌ای از قدرت و قوت آن کاسته شود، استحاله خاصی پذیرفته و به صورتی دیگر در آمد. اکنون دیگر آن تمایل کور و سرکش بی‌معنی نبود بلکه شجاعتی بود منضبط، شریف و با هدفی متعالی در خدمت دین حق و شجاعت در راه خدا بود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه/۱۲۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانید که خدا با تقوا پیشه‌گان است»

و باز در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَوُكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ قَالَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ * وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه/۱۳ - ۱۵)

«چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند نمی‌جنگید آیا از آنان می‌ترسید؟ با اینکه اگر مؤمن‌اید خدا سزاوارتر است که از او بترسید. با آنان بجنگید تا آنان به دست شما عذاب و رسوای‌شان کنند و شما را بر ایشان پیروزی

بخشند و دل‌های گروه مؤمنان را خنک گردانند. و خشم دل‌هایشان را ببرد و خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است»

نقطه مقابل شجاعت ترس است و این در صحنه نبرد بیش‌تر نمود پیدا می‌کند. از آنجا که خبر و شایعه در صحرا با سرعتی وصف‌ناپذیر پخش می‌شد، برای عرب جاهلی هیچ چیز شرم‌آورتر و ننگین‌تر از این نبود که بگویند در میدان جنگ پشت به دشمن کرده و از برابر آنان گریخته است. این امر نه تنها برای خود او فصاحت و رسوائی بزرگی بود بلکه به مجد و شرف قبیله نیز لطمه‌ای سنگین وارد می‌ساخت. برای یک مسلمان هم، گریختن از برابر دشمن در جنگ برای خدا ارتکاب وهنی بزرگ علیه دین و خدا بود. فراری نامیده شدن در میان بسیاری از اقوام و ملت‌ها لکه ننگ محسوب می‌شود شاید این امر ریشه در باورهای اجتماعی ابناء بشر داشته باشد.

از آنجا که در طول تاریخ ملت‌ها با همدیگر در ستیز و دشمنی به سر می‌برده‌اند، و اگر ملت قصد تجاوز و تهاجم به سرزمین ملت دیگر را داشت حس دفاع از ناموس و حس وطن‌پرستی آن‌ها را تا مرحله نثار جان در میدان نبرد نگه می‌داشت. اگر گاهی افرادی پیدا می‌شدند که از میدان نبرد می‌گریختند نفرین ابدی قوم‌شان دامن آن‌ها را می‌گرفت و لکه ننگ فرار از دامن‌شان پاک نمی‌شد. این اصل اجتماعی به عنوان قید و زنجیری محکم در پای مردان جامعه بود تا هرگز از میدان نبرد پا به فرار نگذارند. در جنگ موته که در سال هشتم هجری روی داد سپاه اسلام با سپاه دشمن که تعدادشان بسیار زیادتر از مسلمانان بود جنگیدند و بسیاری از آنان کشته شدند.

خالد بن ولید سردار بزرگ اسلام و ملقب به "سیف الاسلام" برای جلوگیری از ریختن خون بدون نتیجه مسلمانان، دستور عقب‌نشینی داد. هنگامی که سپاه به مدینه بازگشت، مردم خشمگین بر آنان سنگ و کلوخ می‌افکندند و فریاد می‌زدند: ای فراریان! چگونه جرأت کردید از راه خدا بگریزید، حتی پیامبر هم نتوانست موج احساسات مردم را فرو نشاند (ابن هشام، ۱۹۷۵: ۳-۴/۳۷۳-۳۷۵). توضیح این سخن چنین است که با توجه به بار معنایی منفی که از واژه فرار در ذهن اعراب نقش بسته بود لذا نمی‌توانستند درک صحیحی از مفاهیم و هدف‌های استراتژیکی داشته باشند و به همین دلیل همه آن‌ها را در ردیف فرار قرار می‌دادند، اما قرآن این بحث را از هم تفکیک نموده و عقب‌نشینی هدفمندانه را با فرار یکی نمی‌داند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ * وَمَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَضْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾
(انفال/۱۵ و ۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه در میدان نبرد به کافران برخورد کردید که به سوی شما روی می‌آورند به آنان پشت نکنید. و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند مگر آنکه هدفش کناره‌گیری برای نبردی مجدد یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌زمان‌اش باشد قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه‌اش دوزخ است و چه بد سرانجامی است»

یکی از مفاهیم شجاعت ایمان به آخرت است چون «ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسان‌ها دارد، و به آن‌ها شهامت و شجاعت می‌بخشد، زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان، شهادت در راه یک هدف مقدس الهی است که آن محبوب‌ترین اشیاء برای فرد با ایمان و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷۷/۱). در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْآخِرَةَ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (بقره/۴)

از دیگر دلالت‌های شجاعت حضور دلاورانه در میدان نبرد است:

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران/۱۴۶)

به دنبال حوادث جنگ احد آیه فوق با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت مجاهدان و یاران پیامبران گذشته، مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می‌کند و ضمناً آن دسته‌ای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می‌نماید و می‌گوید: پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آن‌ها قرار داشتند.

سپس رفتار و گفتار آن‌ها را چنین شرح می‌دهد: آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقت فرسایی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، آن‌ها در مقابل دشمن هیچ‌گاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند: ﴿مَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾. بدیهی است خداوند هم چنین افرادی را دوست دارد که دست از

مقاومت بر نمی‌دارند: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾. آن‌ها به هنگامی که احیاناً بر اثر اشتباهات یا سستی‌ها، یا لغزش‌هایی گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می‌شدند به جای اینکه میدان را به او بسپارند و یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آن‌ها پیدا شود، روی به درگاه خدا می‌آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایداری می‌کردند و می‌گفتند:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾

(آل عمران/۱۴۷)

«بار پروردگارا گناهان ما را بیامرز و از تندروی‌های ما درگذر، و ما را ثابت قدم بدار

و بر کافران پیروز بگردان»

آن‌ها با این طرز تفکر و عمل به زودی پاداش خود را از خدا می‌گرفتند هم پاداش این جهان

که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر:

﴿فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ﴾ (آل عمران/۱۴۷)

از نظر برخی مفسران، گاهی نیز غلظت در معنای شجاعت بکار رفته است آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ (توبه/۱۲۳) و باید آن‌ها در شما درشتی ببینند. ابن عباس گفته: «غلظت» در اینجا به معنای شجاعت است. و مجاهد گفته: یعنی سختی، و حسن گفته: یعنی صبر و پایداری در جهاد، و معنای آیه این است که اینان باید خلاف نرمش و رقت را که همان خشونت و سختگیری است از شما احساس کنند تا جلوگیری و مانع آن‌ها گردد (طبرسی، ۱۱/۲۳۸).

از آنچه مذکور افتاد، مشخص شد که شجاعت جاهلی که شجاعتی وحشیانه و سبعانه در تعبیر کسانی چون زهیر و سایر شاعران جاهلی آمده بود با شجاعت که تعبیر اسلامی دارد متفاوت است، شجاعت اسلامی نو، تازه و بدیع بود و عبارت از دلیری در جهاد است که ما حاصل ایمان به خدا و باور به روز قیامت است در صورتی که در دوره جاهلی فاقد هدف و جهت و بی‌بنیادی بوده است، و این قرآن است که بدان جهت و معنا بخشید و موفق شد تا از آن سلاحی ارزشمند و مفید درست کرده و در اختیار مسلمانان برای جنگ با دشمنان اسلام و اعتلای دین قرار دهد.

نتیجه بحث

در تعریف بافتی یا متنی، معنای دقیق واژه از روی بافت و از راه توصیف لفظی مشخص می‌شود به گونه‌ای که باعث فهم معنای اساسی و نسبی می‌گردد، یعنی میان مفهوم و مدلول فرق گذاشته می‌شود. هم‌چنین معلوم شد که متون دینی در بستر فرهنگی - ادبی خاصی نازل شده که درک و شناخت آن محیط در فهم مدلول و مفهوم مؤثر است. عامل دیگری که بر این فهم و درک کمک می‌نماید فهم معنای واژه از واژه متضاد است که منجر به تعیین حدود واژه می‌شود و از باب "تعرف الاشياء باضدادها" است همان‌گونه که در واژه شجاعت و ترس و سخاوت (انفاق) و بخل معلوم شد.

بسیاری از واژه‌های قرآنی تنها یک معنا را نمی‌رسانند بلکه میدان معناشناسی یا حوزه معنایی دارند که از یک طرف اوضاع بومی و فرهنگی اعراب شبه جزیره در آن هویداست، و از طرفی جهان بینی خاصی که جنبه‌های تفسیری و فلسفی و عرفانی و ... محدوده زمانی دوره بعثت در آن مؤثر است و برای درک و فهم معنا کمک می‌کند. این امر در واژه‌هایی مثل شجاعت هویداست. ذکر این نکته ضروری است که شاید بتوان گفت مطالعات معناشناسی تطبیقی بیش از هر چیز در مطالعات قرآنی کاربرد دارد اما به علت نوپا بودن بحث هنوز اکثر شاخه‌های معناشناسی در این زمینه مورد نظر نبوده است.

کتابنامه

فارسی

بن عادی، سموال. ۱۳۸۶ش، **دیوان**، ترجمه و شرح محمد امیری، چاپ اول، اصفهان: دانشگاه آزاد نجف آباد. توشیهیکو، ایزوتسو. ۱۳۶۰ش، **ساختمان معنای مفاهیم اخلاق دینی در قرآن**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات قلم.

توشیهیکو، ایزوتسو. بی تا، **خداوند و انسان در قرآن**، ترجمه احمد آرام، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و فرهنگی. تهرانی، علی. ۱۳۵۷ش، **اخلاق اسلامی**، چاپ اول، تهران.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. ۱۳۸۷ش، **ترجمه الحقائق مولی محسن فیض کاشانی**، چ اول، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.

مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۸۱ش، **اخلاق در قرآن**، چاپ سوم، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب(ع). نراقی، ملا محمد مهدی. ۱۳۷۷، **علم اخلاق اسلامی (ترجمه جامع السعادات)**، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، چ چهارم، انتشارات حکمت.

نوری، یحیی. ۱۳۵۴ش، **اسلام و عقاید و آراء بشری**، چاپ ششم، تهران: مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی.

عربی

قرآن کریم.

ابن الشجری. ۱۹۹۲م، **مختارات شعراء العرب**، تحقیق علی محمد البجاوی، ط. الأولى، بیروت: دار الجیل.

ابن الصمه، درید. بی تا، **دیوان**، تحقیق عمر عبد الرسول، بیروت: دار المعارف.

ابن هشام الانصاری. ۱۹۷۵م، **السیرة النبویة**، تحقیق مصطفی السقا والآخرین، مصر.

ابو عمرو الشیبانی. ۲۰۰۱م، **شرح المعلقات التسع**، تحقیق عبدالمجید همّو، ط. الأولى، بیروت.

افرام البستانی، فؤاد. ۱۹۹۹م، **شعراء النصرانیة**، ط. الخامسة، بیروت: دار المشرق.

امرؤ القیس، ۲۰۰۴م، **دیوان**، ضبطه و صححه مصطفی عبدالشافی، بیروت: دار الکتب العلمیة.

أمین، احمد، ۱۹۶۹، **فجر الاسلام**، ط. العاشرة، بیروت: دار الکتب العربی.

بخاری، ابی عبدالله محمد بن اسماعیل. ۱۴۳۱ق، **صحیح بخاری**، بیروت: دار الکتب العربی.

برقی، احمد بن محمد بن خالد. ۱۳۷۱ق، **المحاسن**، چ دوم، قم: دار الکتب الإسلامیة.

- الترمانینی، عبد السلام. ١٩٩٨م، **الزواج عند العرب**، ط. الأولى، بیروت: عالم المعرفة.
- زهیر بن ابی سلمی. ١٩٨٨م، **دیوان**، شرحه علی حسن الفاعور، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- شیخو الیسوعی، الاب لويس. ١٩٨٩م، **النصرانیة و آدابها بین العرب الجاهلیة**، ط. الثانية، بیروت: دار المشرق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه. ١٣٦٢ش، **الخصال**، ج اول، قم: جامعہ مدرسین.
- ضیف، شوقی. ١٤٢٦ق، **تاریخ الادب العربی (العصر الجاهلی)**، ط. الأولى، نجف الاشرف: ذوی القربی.
- طباطبائی، سید محمد حسین. ١٣٩٧ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- عسکری، ابوهلال. ٢٠٠٣م، **جمهرة الامثال**، ط. الاولى، بیروت: المكتبة العصرية.
- علی، جواد. ١٩٦٨، **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**، ط. الاولى، بیروت: دار العلم للملایین.
- عمر بن کلثوم. ١٩٩١م، **دیوان**، تحقیق امیل بدیع یعقوب، بیروت: دار الکتب العربی.
- عنتره بن شداد. ١٩٨١م، **دیوان**، شرح سیف الدین الکاتب و آخر، بیروت: دار المكتبة الحیة.
- نراقی، ملا احمد. ١٣٧٧ش، **معراج السعادة**، ج پنجم، انتشارات هجرت.

مقالات

- پرچم، اعظم و پروین فناپی، ١٣٩٢ش، «کارکرد علم دلالات در کثرت معنایی وجوه قرآن»، مجله مطالعات قرآنی، دانشگاه آزاد جیرفت، سال چهارم، شماره ١٤، صص ١٢١-١٤٥.
- نعمتی بیرعلی، دل آرا و غلامرضا عباسی ولدی. ١٣٩١ش، «فضائل و رذائل اخلاقی در قرآن و اناجیل اربعه»، مجله مطالعات قرآنی، دانشگاه آزاد جیرفت، شماره ٩، صص ١٣٦-١٦٠.